



۲۰۱۹/۰۶/۲۴



حامد نوید

داستان موسی پیامبر و دو مادر



به یکی روستا به وادی نیل
نام یزدان بودیش روی زبان
کای خدا چشم روشنم بخشای
تا ز لطف تو بهر خلق جهان
تا بد و نیک را تمیز کنم
وانگهانم ز کبر جاه و غرور
این بگفت و به بیشه کرد نگاه
دو زن نوجوان به خشم و عتاب
از نگاه های شان غضب پیدا
یک زنی می کشید در آغوش
وان دگر از پیش روان و به فغان
سوی موسی دوید و کرد خروش
کاین زن نابه کار و تیره سرشت
بود موسی به ذکر رب جلیل
داشت عرضی به کردگار جهان
راه انصاف بهر من بنمای
رهگشایی شوم به عدل چنان
غیر امرت دگر نه چیز کنم
ای خدایا همیشه دار به دور
دید ناگه که می رسد از راه
هر دو در اضطراب و در تب و تاب
وان یکی پیش و دیگری ز قفا
کودکی را که رفته بود ز هوش
ناله سرداده و گشوده زبان
کای پیامبر بنه به حرفم گوش
دامی از بهر کودم بنهشت

زین سبب این منم چنین به نوا
چاره ام را نما که سوخت تنم
زان سپس دید سوی آن دگری
به فغان آمد و نمود خروش
زانکه دروی نشان من باشد
سوی من بین و و آنسپس سوبیش
در گل عارض و نگاه هایش
وین حقیقت زکس نه پنهان است
سوی موسی نظر نمود و بگفت
تا شوی آگه از غم مادر
او نظر بر رخش همی دوزد
زان بود کین منم به شور و فغان
وانگهان در کفش گرفت سنان
چاره اش نیز سخت دشوار است
هریکي مدعی و خصم دگر
وز چه کس رشته بسته گوهر او
جز که این طفل را دو پاره کنم
غیر این کار نیست راه دگر
سوی دشمن بدید و سر افراشت
تا که دشمن شود به نزد خوار
مرگ او بهر من بود خوشتر
وز نوایش گداز عشق عیان
کاو بود مادرش نه این من زار

اینک از من ربوده طفلم را
بین که از درد و غم به سوختم
کرد موسی به سوی او نظری
زن دیگر که داشت طفل بدوش
گفت این طفل زان من باشد
نظری کن به چشم و ابرویش
بین که در روی و موی و سیمایش
رنگ هر نقش من نمایان است
زین سخن آن زن دگر آشت
ای پیامبر به قلب من بنگر
طفل من در تب است و میسوزد
خون من در رگان اوست روان
دید موسی به سوی هر دوی شان
گفت از هر دو سو چه اصرار است
کودکی بی پناه و دو مادر
چون ندانم که کیست مادر او
نیست راهی دگر که چاره کنم
پاره ای را دهم به هر مادر
آن زنی کاو بدوش کودک داشت
گفت شادم اگر کنی این کار
گر شود طفل من از آن دگر
لیک آن مادری که داشت فغان
گفت موسی ز تیغ دست مدار

چون پیامبر بسوي او نگرېست گفټ دانم کنون که مادر کیست
روح مادر ز عشق پر نور است قلب مادر ز کینه ها دور است
نه در آن شعله هاي آز و خودیست زانکه عاشق ازین دوکار بریست
خود ندیدن بود نشانهٔ عشق
وین بود راز جاودانهٔ عشق



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و سروده هایی از این نویسندهٔ معزز و شاعر و هنرمند بی بدیل افغانستان جناب حامد نوید را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحهٔ مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



داستان موسی پیامبر و دو مادر

[H_naweed_۰۹_dastan_moosa_payambar_oi_domaadar.pdf](#)